

Philosotherapy of Dogmatism: An Essential Method to Protect Social Capital

Hashem Qorbani*

Assistant Professor, Faculty of Islamic Sciences and Research, Imam Khomeini International University, Qazvin, Iran

(Received: December 28, 2021; Accepted: February 27, 2022)

Abstract

The foundational part of social capital is made of communication networks and awareness about social relationships. Accordingly, the way individuals face and perceive the quality of relations and the quality of knowledge will influence the growth or reduction of social capital. The epistemic-behavioral pathology of this domain reveals that dogmatism has a significant role in the destruction of communication networks. The purpose of this study was to elucidate various aspects of dogmatism, discuss its influence on reducing social capital, and offer an essential solution to diminish the effects of this problem. Using the descriptive-exploratory research method, dogmatism was analyzed in the epistemic and behavioral domains, and its effect on social capital were probed. With its emphasis on thematic analysis, the analytical method is one of the useful methods in theoretical-philosophical research arena. Within the theoretical studies domain, this method is mostly used to induce concepts and ideate theories. This paper suggests philosotherapy as the essential solution to face dogmatism. Creating a dialectic milieu for understanding, philosotherapy (aka philosophical consultation) sets a foundation on which social awareness is developed and social relations are enhanced. Consequently, treating the damaging roots of social capital in the two realms of cognition and behavior and developing wisdom, philosotherapy sets the ground for novel studies to deepen and enhance the convergence of social capital components.

Keywords

dogmatism, philosotherapy, social capital.

* **Corresponding Author, Email:** qorbani@ISR.ikiu.ac.ir

فلسفه‌درمانی تجرزدگی؛ روشی بنیادین در نگاه‌داشت سرمایه اجتماعی

هاشم قربانی*

استادیار، دانشکده علوم و تحقیقات اسلامی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^(ع)، قزوین، ایران

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۷ - تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۸)

چکیده

محور بنیادین سرمایه اجتماعی شبکه‌های ارتباطی و آگاه‌مندی از مناسبات اجتماعی است. بر این اساس، شیوه مواجهه و انگاره‌های افراد در چگونگی روابط و کیفیت آگاهی بر کاهش یا فزونی سرمایه اجتماعی تأثیر خواهد گذاشت. آسیب‌شناسی معرفتی- رفتاری این ساحت نشان می‌دهد رویکرد تجرزدگی در تخریب شبکه‌های ارتباطی نقش عمده‌ای دارد. هدف از این پژوهش نشان دادن وجوه تجرزدگی و اثربخشی آن در کاستن از میزان سرمایه اجتماعی و ارائه راهکاری بنیادین در فروکاست این معضل بود. در این پژوهش، با روش توصیفی- اکتشافی، جرمیت در دو حوزه معرفتی و رفتاری تحلیل و کیفیت تأثیر آن بر سرمایه اجتماعی بررسی شد. روش تحلیلی، با تأکید بر تحلیل مضمون، از روش‌های کارآمد در حوزه مطالعات نظری- فلسفی به شمار می‌رود. عمده بهره‌وری روش تحلیلی، در مطالعات نظری، استنتاج مفاهیم و ایده‌پردازی در طراحی نظریه‌هاست. در این جستار، راهکار بنیادین مواجهه با این آفت اندیشگی فلسفه‌درمانی معرفی شده است. فلسفه‌درمانی یا مشاوره فلسفی، با ایجاد فضای دیالکتیکی فهم، بنیانی می‌نهد که در آن آگاهی اجتماعی توسعه می‌یابد و روابط اجتماعی ارتقا پیدا می‌کند. بر این اساس، فلسفه‌درمانی با درمان ریشه‌های آسیب‌زای سرمایه اجتماعی در دو حوزه شناخت و رفتار و نیز توسعه خردورزی زمینه مطالعات جدیدی را در جهت تعمیق و تقویت هم‌گرایانه مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی مطرح می‌سازد.

کلیدواژگان

تجرزدگی، سرمایه اجتماعی، فلسفه‌درمانی.

طرح مسئله

سرمایه اجتماعی، هم‌اینک، موضوعی بینارشته‌ای و بااهمیت در دانش‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی است. توسعه اجتماعی با معیار سرمایه اجتماعی مطلوب برسنجیده می‌شود و «سرمایه اجتماعی بخشی از حلقه توسعه‌یافتگی است» (زارعی‌متین و همکاران ۱۳۹۵: ۲۲). سرمایه اجتماعی اشاره به همه مؤلفه‌هایی دارد که در ساخت جامعه مطلوب مؤثر است؛ با این افزوده که این مؤلفه‌ها برساخت‌هایی از شبکه‌های گسترده اجتماعی‌اند و بر پایه مناسبات آگاهانه، هنجارهای جمعی، و اهداف مشترک شکل گرفته‌اند. سرمایه اجتماعی مجموعه‌ای درهم‌تنیده از شبکه‌ها و هنجارهایی‌اند که با ایجاد ارزش اجتماعی و هم‌گرایی میزان اعتمادآفرینی، مسئولیت‌پذیری اجتماعی، و مشارکت سازنده اجتماعی را افزایش می‌دهد و روابط اجتماعی را ترمیم می‌بخشد. مؤلفه‌های خرد سرمایه اجتماعی گاه حیثیت اخلاقی دارند؛ نظیر نوع‌دوستی، احترام متقابل، وفاداری، صداقت. گاه حیثیت روان‌شناختی دارند؛ نظیر امید اجتماعی و آرامش افراد و تاب‌آوری و تحمل‌پذیری. گاه جامعه‌شناختی‌اند؛ نظیر اعتماد و مشارکت اجتماعی. گاه حیثیت معرفتی دارند؛ مانند شناخت فراگیر و آگاهی اجتماعی، خردگرایی، ساخت‌های منطقی جامعه. و گاه بعد سیاسی دارند؛ همچون امنیت، قانون‌مداری، هم‌گرایی حاکمیت و ملت. سرمایه اجتماعی همبستگی اجتماعی را افزایش می‌دهد و تحکیم روابط اجتماعی را هموار می‌سازد. از دگر سو، کاهش سرمایه اجتماعی به کاستن از میزان انسجام اجتماعی و تضعیف مشارکت‌های اجتماعی منجر می‌شود و گسست در ساختارهای اجتماعی را به وجود می‌آورد.

مفهوم کلیدی سرمایه اجتماعی بر محور ارتباط اجتماعی استوار است و مؤلفه‌هایی همچون آگاهی اجتماعی، مسئولیت‌پذیری، اعتماد، مشارکت اجتماعی، هم‌دلی، همبستگی، رضایتمندی، هنجارهای اجتماعی، و ... از خُرده‌واژگان مهم درباره آن محسوب می‌شوند. کارکرد غایی سرمایه اجتماعی ساخت جامعه منسجم (انسجام اجتماعی) است. سرمایه اجتماعی فرایند مشارکت اجتماعی را هموار می‌سازد و این مشارکت آن هنگام است که ارتباط اجتماعی به رسمیت شناخته شود و در بستر آگاهی پیش رود. بر پایه تحلیل سرمایه اجتماعی و درون‌محتوای آن، دو بنیاد مهم چنین صورت‌بندی می‌شوند: ارتباط سازنده و آگاهی مطلوب. سرمایه اجتماعی ذاتاً بر ارتباط

کنشگران فردی و اجتماعی و سازمانی مبتنی است که بر پایه اهداف و هنجارها و ارزش‌هایی سامان یافته‌اند. شکل‌گیری این ارتباط و ایجاد شبکه‌های ارتباطی مختلف اجتماعی با آگاهی فراگیر از چگونگی ساخت و تقویت بنیان‌ها و ترسیم اهداف و ارزش‌ها همراه است. بنابراین، سنخ‌شناسی ارتباط و مناسبات و سنجش آگاهی از شروط سرمایه اجتماعی مطلوب است. از دگر سو، می‌توان به تحجرزدگی و جزمیت معرفتی- رفتاری به‌سان آسیب‌های تهدیدکننده این دو پدیده مرتبط با سرمایه اجتماعی اشاره کرد. جزم‌گروی حداقل در دو حوزه معرفت [باورها] و رفتار مطرح است. جزمیت معرفتی و رفتاری در تقابل با آگاهی اثربخش و ارتباط مطلوب به‌سان دو بنیان سرمایه اجتماعی قرار می‌گیرند. جزم‌گروی الگوی منشی- شخصیتی ویژه‌ای است که عمدتاً دو حوزه باور و رفتار را درگیر می‌سازد و چونان حصار کمال‌گروانه‌ای بر آن‌ها می‌تند که جایگاهی برای انتقادپذیری باقی نمی‌گذارد. مهم‌ترین آفت تحجرزدگی تضعیف آگاهی و خشونت رفتاری است. در این نوشتار با ترسیم چگونگی آفت‌زایی تحجر برای سرمایه اجتماعی از راهکاری بنیادین سخن گفته خواهد شد. فلسفه‌درمانی به‌سان دانشی کاربردی در ارتقای سطح معرفتی افراد جامعه نقشی بنیادین در فروکاست جزمیت معرفتی و رفتاری دارد و در تقابل با آن راهکاری بر فراتر بردن سطح معرفتی مؤثر در روابط اجتماعی ارائه می‌دهد.

اهداف و سؤالات پژوهش

هدف از این پژوهش تحلیل تأثیر تحجرزدگی در سرمایه اجتماعی و ارائه راهکاری فلسفی برای درمان آن است. در این پژوهش تبیین خواهد شد که تحجرزدگی آفت سرمایه اجتماعی مطلوب در دو بعد ارتباط و آگاهی و فلسفه‌درمانی راهکاری ممتاز در درمان تحجرزدگی و جزمیت و ارتقای بسترهای شناختی- ارتباطی سرمایه اجتماعی است. فلسفه‌درمانی راهکاری برای ایده‌پردازی در خصوص افزایش بهره‌وری از زیرساخت‌های اجتماعی و توسعه عقلانیت اجتماعی است؛ پدیده‌ای که با درگیر ساختن خود با تحجرزدگی آن را آفت سرمایه اجتماعی می‌داند و مانع‌زایی آن را تبیین می‌کند. فلسفه‌درمانی یا مشاوره فلسفی ارائه الگویی از درک معرفتی جهان و واقعیت‌های مندرج در آن است که با رویکرد آگاهی‌بخشی و شناختی جنبه‌های کاربستی زیستن را استوار بر چگونگی فهم می‌داند و بر آن است تا با ترمیم لایه‌های فلسفی معرفتی ذهن نوع

انگاره‌سازی کاربردی و اثربخش مبتنی بر فلسفه‌ورزی را توسعه دهد. «در دریافت‌های هنجارگذار متعدد از مشاوره فلسفی و تبیین توصیفی از کاربست آن، عناصری همچون پژوهش فلسفی و روش‌شناسی کاربردی آن در مواجهه با رخداد‌های زندگی اهمیت فراوانی دارد.» (راب ۱۳۹۸: ۲۸۴). هم‌اینک جنبش مشاوره فلسفی تلاش می‌کند فلسفه را به‌سان عنصر اساسی در زندگی روزمره مورد شناسایی قرار دهد. مشاوره فلسفی کمک می‌کند تا مراجعه‌کننده فرضیه‌ها و هیجان‌ات پنهان را بشناسد و آن‌ها را شفاف سازد، انتزاع‌ها و فرضیه‌های شتاب‌زده را تشخیص دهد، به معنا و ارزش زندگی و موضوعات اخلاقی و پرسش درباره عمل درست در موقعیت‌های خاص بپردازد، و تصمیم‌های خوب بگیرد و بهترین انتخاب را بکند. فلسفه‌درمانی کمک می‌کند به فراگیری آموزش هنر زیستن (راب ۱۳۹۸: ۴۲). بر این اساس، مهم‌ترین رسالت فلسفه‌درمانی مبارزه با رسوب باورشناختی ناکارآمد ذهنی است. بدین ترتیب سؤال اصلی پژوهش حاضر سه مفهوم اصلی دارد: تحجرزدگی، سرمایه اجتماعی، فلسفه‌درمانی؛ و این مسئله چنین صورت‌بندی می‌شود: جزمیت معرفتی- رفتاری دارای چه ویژگی‌هایی است و چگونه سرمایه اجتماعی را تهدید می‌کند؟ و فلسفه‌درمانی چه نقشی در برون‌رفت از تحجرزدگی به منزله آفت بنیادین سرمایه اجتماعی دارد؟

روش پژوهش

پژوهش حاضر از گونه اکتشافی- تحلیلی است و در پی شناسایی و تحلیل پدیده‌ای ویژه. بر این اساس، با استناد به ریشه‌های معرفتی و رفتاری سرمایه اجتماعی، آسیب تحجرزدگی شناسایی و تحلیل و روش فلسفه‌درمانی به مثابه درمانی بر اندیشه تحجر معرفتی خواهد شد. روش تحلیلی، با تأکید بر تحلیل مضمون، از روش‌های کارآمد در حوزه مطالعات نظری- فلسفی به شمار می‌رود و می‌تواند اطلاعات مختلف در خصوص پدیده‌های متنوع را بررسی کند. عمده بهره‌وری روش تحلیلی در مطالعات نظری بر استنتاج مفاهیم و ایده‌پردازی در طراحی نظریه‌هاست. بر این اساس، روش این پژوهش تحلیلی است که یکی از روش‌های مرسوم در مطالعات فلسفی به شمار می‌آید. سنجش میزان عینی تحجرزدگی در باورها و رفتارهای اعضای جامعه بر پایه پژوهش‌های آماری- توصیفی امکان‌پذیر است که با طراحی پرسش‌نامه‌های خودساخته محقق می‌شود. با توجه به اینکه

این جستار در پی طراحی چارچوب نظری بین سه حوزه تحجرزدگی، سرمایه اجتماعی، و فلسفه‌درمانی است از روش تحلیلی استفاده شد و از روش آماری-توصیفی استفاده نشد. در تحقیقات بعدی می‌توان با بهره‌گیری از آن به سنج‌های عینی پرداخت.

چارچوب نظری پژوهش

چیستی جزمیت معرفتی-رفتاری

جزمیت با واژگان تحجر و دگماتیسم قرابت معنایی دارد. هر سه در مقابل عقلانیت انتقادی‌اند. «دگماتیسم، که به معنی باور و عقیده‌ای است که پیرو و پذیرنده‌اش آن را بی‌هیچ شکی پذیرفته و چون اصلی یقینی به آن می‌نگرد، به طور کل و در اصل در قلمرو باور داشتن است. اما این چگونگی که بنیادی سوپژکتیو دارد چه‌بسا چون اندیشه‌ای ابژکتیو نگریسته شود و از این روست که دگماتیسم، که به معنی شک‌ناپذیر شمردن عقیده‌های معینی است که پذیرندگانش پذیرفتن آن‌ها را از سوی دیگران به خطا رفتن، گمراه بودن، و حتی کفر و خیانت می‌شمارند پدید می‌آید» (نقیب‌زاده ۱۳۹۴: ۴۵۶). همه باورهای یک فرد، احساسات و عواطف، تصمیم‌گیری‌ها، نظریه‌پردازی‌ها، ایده‌سازی‌ها، مواجهه معرفتی و ارزیابی، و منش فرد می‌تواند مشمول تحجرزدگی و جزمیت باشد. جزمیت، بر این اساس، واژه‌ای ناظر و فراتر از حدود باورشناختی است. در این رویکرد، ابزارهای معرفتی و نوع نگاه انسان حالتی دگرسان دارد؛ به نحوی که در این مواجهه فرد از پشتیبانی انگاره‌های ثابت و دگرگون‌ناپذیر خود بهره‌مند می‌شود. در این بازتعریف، تحجر و تمایل غیرآگاهانه فرد بدان محدود در ساحت دین نیست؛ بلکه گستره آن فراتر از مواجهه‌های دین‌شناختی است. جزمیت یک الگوی پایدار منشی-شخصیتی است که آمیزه‌ای از ۱. باورهای مبتنی بر معرفت‌شناسی خاص، ۲. هیجانات (انفعالات)، و ۳. سبک رفتاری ویژه است. زمینه‌های تولید و بسط تحجرزدگی می‌تواند نوع انگاره‌ها، تربیت، جامعه و گروه‌های ارتباطی، فضای فکری، و ... باشد.

جزمیت و تحجر الگویی فردی و جمعی است که بر پایه آن شخص یا جامعه در مواجهه‌های معرفتی، احساساتی-عاطفی، رفتاری-کنشی، انگیزشی، و گفتاری خود را چونان کامل و بی‌نقصان می‌داند که آشکارگی حقیقت را فقط در خود می‌انگارد. در این مواجهه، باورهای ناآزموده و تحکم‌گرا پذیرای اندیشه انتقادی نیستند و تحلیل و چگونگی ساخت فرایندهای راهبردی بر پایه

تعامل سازنده در آن مشاهده نمی‌شود. در تحجر و جزمیت، ذهن جزم‌گرا با باورهای نفوذناپذیر رابطه‌ای دیالکتیک برگزار می‌کند و یکی بر دیگری در فراخ‌دامنی جزمیت یاری می‌رساند. بنابراین، جزمیت هم بر ذهن روان‌شناختی فرد و هم باورها (و سایر ملزومات و همراهان آن، نظیر احساسات و اراده و ...) قابلیت اتصاف دارد.

بسط معرفتی و اندیشگی ذهن جزم‌گرا لزوماً با مقابله‌سازی همراه است؛ تقابل خطاناک با ساخت‌های معرفتی و اجتماعی آزموده‌شده. و از این رو، شکنندگی آن از حیث کیفیت و اثربخشی قابل توجه است. جزمیت به دنبال برهان‌آوری و خردورزی نیست و حفظ باور در درجه نخست اهمیت قرار دارد. در این انگاره، فرد دارای ویژگی‌هایی است. این ویژگی‌ها گاه از سنخ معرفتی‌اند، گاه از جنس رفتاری-انگیزشی، و گاه جنبه‌ای روش‌شناختی دارند. این انگاره زندگی فرد را به نحوی خاص طراحی و راهبری می‌کند.

با توجه به اخذ دو مؤلفه «آگاهی» و «ارتباط» به‌سان بنیان‌های ضروری سرمایه اجتماعی در جستار حاضر، در این موضع و به فراخور بحث، از آمیزه‌های سه‌گانه پیش‌گفته برای جزمیت و تحجر فقط به حوزه «باورها» و ساحت «رفتار» پرداخته خواهد شد. ویژگی‌های جزمیت در این دو چنین‌اند:

باورهای جزمیت‌زا و ساحت معرفت‌شناسی تحجر

ویژگی معرفت‌شناختی تحجرزدگی از سه حیث: الف) کیفیت باورها، ب) روش‌شناسی، و ج) گونه‌شناخت مواجهه با واقعیت و پدیداری آن قابل ارزیابی است. این برسنجش ویژگی‌های معرفت‌شناختی جزمیت حکایت از مجموعه‌ای از باورها و روش‌دستیابی و ارزیابی آن دارد. معرفت‌متحقق در جزمیت، بیشتر، برآیندی از باورهای متصلب و توجیه‌نیافته است. بر این اساس، عمدتاً معرفت به باور تحویل برده می‌شود و مؤلفه‌های دیگر آن، همچون الزام به ارزیابی انتقادی و مسئله توجیه، به دست فراموشی سپرده می‌شود. محافظت از باورها در رویکرد جزم‌گروانه ارزش بنیادین دارد. به همین دلیل، حتی در مواجهه با مستندات انتقادی در مقابل آن، بازایی معرفتی متحقق نمی‌شود. در این جایگاه به صورت جداگانه به این سه حیث معرفت‌شناختی تحجرزدگی پرداخته می‌شود.

الف) کیفیت باورها در جزمیت: باورها در رویکرد جزم‌گرا بر انگاره ثابت و تغییرناپذیری استوارند. این تغییرناپذیری به معنای بازگشت و انکار آنها نیست؛ بلکه عدم مواجهه انتقادی و فقدان تحلیل روشمند است. باورها در جزم‌گروی یا تولیدگر جزمیت‌اند یا پشتیبان آن و از دگر سو می‌توانند هر دو حیث را داشته باشند. بر این اساس، در فرایند جزمی‌سازی، جزمیت با باورها رابطه دیالکتیکی دارند و بر هم اثر می‌گذارند و از یک‌دگر تأثیر می‌پذیرند. جزمیت باورها را زمخت و نفوذناپذیر می‌سازد و باورهای جزمی‌شده حصار تحجر را استوارتر می‌کند. جزمیت ناظر بر تفکری غیرانتقادی در حوزه باورهاست که سنجش‌ناپذیری، انگاره همه‌جایی-همه‌مکانی، و دگرگون‌ناشوندگی از آنها ارائه می‌شود و در برابر دیدگاه‌های رقیب تاب‌آوری ندارد. جزم‌گروی بر مطلق‌انگاری باورها و نادرست شمردن همه باورهای دیگر، بدون مطالعه، استوار است.

ب) جزمیت روش‌شناختی (فراموشی سنجش و مقایسه و پناه بردن به دامن ستایشگری): جزم‌گروی با روش‌شناسی تک‌بعدی سازگار است. روش‌شناسی تک‌بعدی نگاه مقایسه‌ای و سنجش‌گروانه به مسئله ندارد؛ بلکه همه همت آن، در صورت توانایی، توصیفی دفاع‌گونه از مسئله است. روش‌شناسی مقابل آن بر پایه الگوی مقایسه‌ای است. روش جزم‌گرایی بر این موضوع دل‌استوار است که مسئله مورد تحلیل «بهترین» و «کامل‌ترین» است. این پیش‌انگاره همواره در روش‌شناسی جزم‌گرا تحقق دارد. از این رو، فرد جزم‌اندیش بدین نتیجه می‌رسد که اساساً آگاهی از نظرات و ایده‌پردازی دیگران اقدامی نادرست است. زیرا با چونان حقیقت آشکاری مواجهیم که جایگاه تردید در آن منتفی است. بنابراین، در روش متحجرانه نه نیاز عمیق به آگاهی از اندیشه‌های دیگر وجود دارد نه تحلیل انتقادی و راستی‌آزمایی دقیق اندیشه و انگاره خود در میان است.

ج) پدیداری افراط‌گرا: در فرایند جزم‌گروی ذهن، انسان با خوانشی تک‌سویه از واقعیت مواجه است؛ خوانشی که در آن تمایلات، خواسته‌ها، اهداف، باورهای سابق، انگیزش‌های روان‌شناختی، و ... مؤثرند. در این فرایند با گونه‌ای پدیدار مواجهیم. فرد، در فرایند جزمی‌سازی ذهن خود، جنبه‌ای از واقعیت را مشاهده می‌کند که با تجربه زیسته او هم‌خوانی فراینده داشته باشد. اصطلاح تخصصی کانت در خصوص این تجربه زیسته فهم پدیداری واقعیت است. کانت، با تأکید بر جنبه پدیداری اشیا برای ذهن انسان، فهم واقعیت را برساختی از تعامل ذهن و عین می‌داند. کانت بر آن

است که ذهن آدمی در فرایند آگاهی و شناخت به سامان‌دهی مجموعه‌ای از پدیدارها می‌پردازد. از این رو، آدمیان اشیا را چونان که بر آنها پدیدار شده‌اند می‌شناسند، نه آن‌چنان که فی‌نفسه هستند و عینیت دارند. کانت با شگفتی بدین فرایند می‌نگرد: «دو چیز است که اعجاب انسان را سخت برمی‌انگیزاند: یکی آسمان پرستاره‌ای که بالای سر ما قرار گرفته است و دیگری ضمیری که در درون ما قرار دارد.» (کانت ۱۳۹۰: ۱۲۰). پدیدارشدگی اشیا در فرایند فهم، هرچند جنبه‌ای عام دارد و بر گونه‌شناخت معرفت آدمی استوار است، می‌توان از این آورده در روندهای جزئی‌سازی ذهن بهره جست. زیرا پدیدارشدگی افراطی در این جزئی‌گروی دوچندان است و علاوه بر حیثیت نحوه تعامل با عین با آنچه واقعیت شمرده می‌شود مغایرت دارد. شاخص پذیرش دیدگاه‌ها و مسائل جدید و همچنین احساس پیوند با کسان دیگر، در تحجر، هم‌گرایی آنان با باورهاست و معیار دیگری نظیر حقانیت و شایستگی ملحوظ نیست. علاوه بر آن، در تحجرزدگی، شناسایی حدود شناخت آدمی با ساده‌انگاری پیچیدگی واقعیت‌ها همراه می‌شود. تحجر، ساده‌انگارانه، خود را شیفته حقیقت می‌نشانند و برداشت‌های ظاهری خود از حقیقت را به‌سان اصلی دگرگون‌ناپذیر قلمداد می‌کند.

منش رفتاری و جزمیت

نقش قدرت در جزمیت و رخ داد یک مولود: خشونت‌ورزی

تحجرگرایی با توجه به کیفیت باورشناختی و انگاره درست بودن آن و بر پایه چیست‌گویی‌اش- آن‌گونه که مشاهده کردیم- راه را بر هر گونه مفاهمه و گفت‌وگوی آزاد می‌بندد و سلامت اجتماعی را به خطر می‌اندازد و راه هم‌گرایی و هم‌دلی میان اعضای جامعه را مسدود می‌کند. دلیل این وضعیت آن است که گفت‌وگو با دیگران پیش‌انگاره‌های متعددی لازم دارد که یکی از آن پیش‌انگاره‌ها امکان‌سنجی کیفیت حقانیت موجود در اندیشه‌ها و مکاتب رقیب است. شخصی که مبتلا به آفت اخلاقی تحجرگرایی است، از پیش، حکم صادر می‌کند و بدون آزمون و تجربه در ذهن خود دیدگاه‌های رقیب را بی‌رحمانه و بدون محاکمه به مسلخ می‌برد و سر می‌برد! حاصل این رویکرد، که گاه آگاهانه و گاه ناآگاهانه در شخص وجود دارد، نادیده گرفتن اندیشه‌ورزی دیگران و بی‌ارزش‌انگاری آنهاست. به لحاظ روانی، تاب‌آوری و آستانه استقامت این فرد، در

برخورد با دیدگاه‌های دیگر، بسیار پایین است؛ زیرا فقط انگاره خود را کامل می‌داند. در این حالت خشونت‌ورزی زاده می‌شود. خشونت‌ورزی برآیند دفاع یک شخص از یک پدیده به اضافه داشتن قدرت اما بدون خردورزی و سنجش‌محوری است. خشونت از تحجرزدگی زاده می‌شود و رابطه مستقیم با آن دارد.

این خشونت‌ورزی در سطح سازمان می‌تواند به صورت‌های مختلف بازنمود یابد: از عدم استخدام فردی توانمند و کاراً تا معطل نگه داشتن پتانسیل موجود در سازمان و حتی ناشایسته‌گزینی حاصل از دگم‌اندیشی، زیرآب‌زنی، توطئه، بی‌اعتنایی به توانایی افراد، بی‌اعتمادی به افراد، بی‌اعتنایی به درخواست‌های سازنده کارکنان، و ... با وجود تحجرگرایی حتی فرهنگ‌سازی به تأخیر و تعویق می‌افتد و نفس‌زنان از حرکت باز می‌ایستد. زیرا فرهنگ‌سازی نیازمند عقلانیت ارتقا یافته و اخلاق متعالی است؛ اما دگماتیسم وزنی برای این دو قائل نمی‌شود. تحجرگرایی موجب رفتارهای رادیکال و افراطی می‌شود و خود زاینده مشکلات اجتماعی دیگر خواهد بود. تحجرگرایی موجب بروز تنش‌های سازمانی- از جمله ایجاد حس انتقام‌جویی و رفتارهای تلافی‌جویانه، کینه‌ورزی، خشونت، و ... می‌شود. هرگاه مدیران راهبردی سازمان به این معضل مهم توجه نکنند و به صورت فروکاهش‌گرایانه بدان بنگرند، آسیب‌های دیگری نظیر درج‌زدگی، کم‌کاری، بی‌اعتمادی میان مخاطبان و جامعه، مسئولیت‌گریزی، تضییع حقوق دیگران، گسترش و فراگیری روابط ناسالم، و ... پیش خواهد آمد. دلیل آن این است که تحجرگرایی با القای حس ارزشمند بودن به همکاران و سازمان و ایجاد اعتماد و اطمینان به توانمندی‌ها در تعارض است و از این رو نشاط را از سازمان خواهد ستاند. زیرا، در تحجر، احساسات و عواطف به سمت محافظت از باورها سوق داده می‌شود. بنابراین مبارزه علیه تحجرگرایی، که آفت بنیادین اخلاق است، ضرورت دارد. اسلام و آموزه‌های متعالی آن با خشونت‌پراکنی و رفتارهای مبتنی بر نفرت و انتقام و کینه مخالفت می‌کند و با هر گونه تحجرگراانگاشت فردی و سازمانی ناسازگار است. تأکید امام جعفر صادق^(ع) بر شاخصه امانت‌داری و کارآمدی شخص در به‌کارگیری آن‌ها در امور اجتماعی، که قابل بسط بر سازمان در معنای امروزی آن است، آشکارا با معیارهای وارونه و ناصواب مبارز می‌کند و راه را بر پندارداشت متحجرانه می‌بندد. تحجرگرایی با منفعت‌طلبی و

آزمندی متفاوت است. ای بسا شخص تحجرگرا منفعت طلب نیست و واقعاً در پی کار مفید و رشد سازمان است؛ اما به دلیل هیمنه تحجرگرایی بر ذهن و زیست جهان او راهکارها را به روی خود می بندد، از مشارکت های کارساز و هم اندیشی های رهگشا بازمی ماند، و نمی تواند خود را در افقی برتر و بالاتر ببیند. رهایی از تحجرگرایی به معنای بی برنامه گی و رهاشدگی بی ضابطه و بدون معیار و بدون شاخصه نیست. اتفاقاً مدیریت، برنامه ریزی، کار مفید، بهره وری، گشودگی، دیدن افکار و ایده های نوپدید، و ... با روح کلی حفظ اصالت و آرمان در آن دیده می شود.

تحجرگرایی با توصیف های یادشده در گروه ها و مردمان مختلف و طیف های متفاوت قابل رصد و پی جویی است. یکی از آفت های سازمان ها نفوذ و رسوخ تحجرگرایی میان مدیران و کارکنان آن است. ناهاپیت و گوشال (۱۹۹۸: ۲۴۹) جنبه های مختلف سرمایه اجتماعی را با رویکرد سازمانی به سه قسم سرمایه شناختی و رابطه ای و ساختاری تقسیم می کنند و بر آن اند که سرمایه اجتماعی یکی از دارایی های مهم سازمانی است که با ایجاد دانش و مهارت های هم افزایی مزیت سازمانی پایدار را در مقایسه با سازمان های دیگر برای آن پدید می آورد. بعد ساختاری به الگوی تماس بین افراد اشاره دارد و اجزای آن عبارت اند از: روابط شبکه ای، پیکربندی روابط شبکه ای، سازمان مناسب. بعد شناختی به سامانه معانی مشترک و تفاسیر و تعبیرهای بین گروه ها اشاره دارد و عناصر آن عبارت اند از: زبان مشترک و حکایات مشترک. بعد رابطه ای توصیف کننده روابط افراد در اثر تعامل با دیگران است و شامل اعتماد، هنجارها، الزامات، و هویت می شود (فیضی و رونقی ۱۳۹۰: ۱۹۸). حال آنکه تحجرگروی سازمانی این سرمایه های اجتماعی سازمان را با تهدید مواجه می سازد. در یک سازمان طیف های مختلفی در حال فعالیت اند. اخلاقی بودن سازمان و نیز اخلاقی بودن روابط موجود میان مدیران و کارکنان آن نخستین اصل در یک سازمان است. اما شوربختانه گاه آفت های اخلاقی مختلف در سازمان شکل می گیرد که یکی از علت های مهم آن تحجرگرایی است. مثلاً ارائه یک ایده جدید و پیچیده در سازمان موجب می شود برخی افراد در اثر ناشناختگی خود از آن ایده، بدون تأمل، در پی تخریب یا تهدید آن برآیند و واکنشی افراط گونه در برابر آن داشته باشند در صورتی که تحجرگرایی بر بدنه مدیریتی یک سازمان سایه افکننده باشد، آفت سازی و عافیت سوزی آن بسیار بیشتر خواهد بود. در این حالت، ارتباط سازمان به نحو چشمگیری با سازمان ها و ارگان های دیگر کاهش می یابد،

انرژی‌سوزی و نابره‌وری در آن بسیار دیده می‌شود، از نیروهای فعال در هدایت و جهت‌دهی به تحقق‌داشت آرمان‌های سازمان یا استفاده نمی‌شود یا بازدارندگی‌های شدیدی اعمال می‌شود، از جذب نیروهای کارآمد جلوگیری می‌شود، و نهایتاً سازمان به مثابه سازمانی ایزوله‌شده و یخ‌زده فقط پیکر خود را در اجتماع خواهد کشاند. نیروی فعال فکوروری در سازمان حاصل ره‌اشدگی از تحجرگرایی و دیدن افق‌های بالاتر و بیشتر است. تفکر پویا و جهت دادن استراتژیک‌مند فعالانه بدان، به نحوی که به بهره‌وری منجر شود و در جهت تعالی سازمان حرکت کند، معلول برون‌رفت از تحجرگرایی و اخذ حیثیت گشودگی است. تحجرگرایی فکر را می‌بندد و از خطوط راهکارهای نوین در اندیشه جلوگیری می‌کند و بدین سبب سازمان مبتلا بدین آفت آینده‌نگری ندارد یا در حال گذراندن روزمرگی و ورق زدن روزشمارهاست. سازمان مبتنی بر اندیشه پویا از آفت‌های تحجرگرایی دور خواهد بود.

مجموع باورهای جزمی‌شده منش زندگی فرد را دگرگون می‌سازد. منش جمعی فرد تحجرگرا از انگاره‌هایی غیراخلاقی تغذیه می‌کند. برگرفتن این روش در زیست جمعی ناسازواری اجتماعی را در لایه‌های نهادهای خرد اجتماعی می‌برد و منجر به گسست پیوندهای اجتماعی در این نهادها می‌شود. باورهای جزم‌گرا تمایل فزاینده‌ای در ایجاد تقابل با پاسخ‌گویی دارد. پاسخ‌گویی، به‌سان مؤلفه‌ای از مسئولیت‌پذیری، در بافتار جزمیت می‌خشکد یا حداقل نحیف می‌ماند. بنابراین منش فرسایشی حاصل از گستره جزمیت در درازمدت مؤلفه‌های اخلاقی را با تهدید مواجه می‌سازد. شناخت فرایندها و مسیرهای تصمیم‌سازی در مقام عمل، در مواجهه‌های متحجرانه، بهره‌گیری از منابع و مبادی خردورزی را به‌سخره می‌گیرد و در نیک‌ترین حالت ممکن آن‌ها را بر پایه برداشت‌های سوگیرانه خود تفسیر می‌کند.

یافته‌های پژوهش

تحلیل آفت‌زایی تحجرزدگی و جزمیت در فروکاستن سرمایه اجتماعی

دوگانه «ارتباط» و «آگاهی» به‌سان بسترهای سرمایه اجتماعی

مفهوم سرمایه اجتماعی با رویکردها و نگرش‌های مختلف مورد بحث قرار گرفته و انگاره‌های متعدد در خصوص آن به وجود آمده است. بر پایه تصویرسازی (در مقام تعریف) نظریه‌پردازان، دو بنیان مهم سرمایه اجتماعی چنین‌اند: آگاهی و ارتباط. سرمایه اجتماعی، در بازتعریفی ساده، بر روابط و

مناسبات سازنده میان افراد دلالت دارد که آگاهانه در پی تحقق اهداف اجتماعی و سامان‌دهی به جامعه مطلوب‌اند. هویت ارتباطی و هویت شناختی و معرفتی دو پایه سرمایه اجتماعی‌اند. این دو، در تحقق سرمایه اجتماعی، پیوندی آشکار دارند. شکل‌گیری روابط اجتماعی و تشکیل شبکه‌های ارتباط جمعی لزوم هسته معرفتی و به‌ویژه گونه و چگونگی کاربست وجه شناختی در استوارسازی این شبکه ارتباطی را بازگو می‌کند؛ از طرف دیگر، وجه ارتباطی سرمایه اجتماعی، به‌سان عامل پیشران و محرک، وجوه شناختی نظیر باورها، تعیین اهداف، دیدگاه‌های سازنده، انگاره‌های درست، و الزامات معرفت‌شناختی را در قالب شبکه‌ای منسجم به چرخه درمی‌آورد و پویایی شناختی را از طریق ظرفیت ارتباطی و مناسبات اجتماعی تقویت می‌کند. روابط اجتماعی، در صورت پایداری، می‌توانند به شبکه‌های ارتباطی اجتماعی بدل شوند و سرمایه اجتماعی را شکل دهند.

بازخوانی آرای پاتنام، کلمن، فوکویاما، بوردیو، و ... در خصوص مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی بر این دوگانه تأکید دارند. سرمایه اجتماعی، با تأکید بر این دو بنیان، دو حیث سرمایه اجتماعی شناختی و سرمایه اجتماعی مبتنی بر ارتباط را ملحوظ می‌دارد. یادآوری بسط‌گونه تعاریف این اندیشمندان در این مجال، به دلیل آشکارگی، شایسته نیست. فقط به گزارشی اجمالی از برخی مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی مرتبط با این دو مفهوم پرداخته می‌شود.

پاتنام در بازشناسایی سرمایه اجتماعی بر سه مؤلفه تأکید دارد: اعتماد، شبکه‌های تعامل اجتماعی، هنجارهای همیاری و تعامل متقابل. این سه زمینه‌ساز مشارکت و ارتباط سازنده اعضای جامعه می‌شود و از منافع متقابل آن‌ها حمایت می‌کند (پاتنام ۱۳۸۰: ۲۲۵). پاتنام تأکید دارد شبکه‌های اجتماعی هنجارها را تقویت و ارتباط‌های اجتماعی را تسهیل می‌کند. شبکه‌های مشارکت اجتماعی از ارکان ضروری سرمایه اجتماعی است و در صورت تقویت آن‌ها همکاری شهروندان هم‌سو با منافع متقابل افزایش می‌یابد. در هر سه مؤلفه، ارتباط مفهوم بنیادین است. پاتنام اعتماد را در تقویت همکاری جمعی ضروری می‌داند و بر ارتباط دوسویه آن‌ها تأکید دارد. اعتماد برآیندی از دو مؤلفه نخست است و افزایش سطح اعتمادورزی یکی از نشانه‌های مطلوبیت سرمایه اجتماعی است. از نظر پاتنام، اعتماد افزایش میزان همکاری را به دنبال خواهد داشت و همین افزایش همکاری، در ارتباطی دیالکتیک، اعتماد را افزایش خواهد داد.

بورديو^۱ (۱۹۸۵) در بازتعريف سرمايه اجتماعي از ارتباطات اجتماعي مي‌گويد: سرمايه اجتماعي انباشتي از منابع بالفعل يا بالقوه‌اي است كه ناظر بر شبكه‌اي نسبتاً پايدار از ارتباط‌هاي نهادينه‌شده از آشنائي و شناخت متقابل است. بورديو از منافع سخن مي‌گويد كه در پي مشاركت‌هاي گروه‌ي به دست مي‌آيد. كلمن بر آن است كه سرمايه اجتماعي در ارتباط‌هاي ميان آدميان متحقق مي‌شود و تقويت ارتباط در اعتمادسازي اجتماعي است. سرمايه اجتماعي توان رسيدن به اهداف را تسهيل مي‌سازد (Coleman 1990: 241). كلمن بر تحقق سرمايه اجتماعي در ارتباط‌هاي ديگران تأكيد دارد. برخي ديگر، همچون استون، بر آن‌اند كه سرمايه اجتماعي شبكه‌هايي از روابط اجتماعي‌اند كه با هنجارهاي اعتماد و كنش متقابل شناخته مي‌شوند. ايدۀ محوري سرمايه اجتماعي در ارتباط يا روابط گنجانده مي‌شود. اعضاي جامعه در پي ايجاد ارتباط‌هايي توان همكاري با يك‌ديگر و دستيابي به ديگر سرمايه‌ها و رفع مشكلات را خواهند داشت. سرمايه اجتماعي با توسعه روابط و شناخت اهداف مشترك غنا خواهد يافت (فيلد ۱۳۸۸: ۷). بينگتون در تعريف سرمايه اجتماعي بر سرمايه‌گذاري در روابط بين اشخاص تأكيد دارد و فافچمپس به روابط فردي و شبكه‌هاي ارتباطي در سرمايه اجتماعي مي‌پردازد (خيرگو و سهيلي ۱۳۹۷: ۳۱۸).

بر اين اساس، سرمايه اجتماعي، به‌سان بنیان جامعه نوین، از طريق ايجاد ارتباط و اعتماد در شبكه‌هاي ارتباطي، مانع از هم‌گسيختگي اجتماعي مي‌شود و كنش متقابل را تسهيل مي‌سازد (تاج‌بخش ۱۳۸۴: ۵۰). سرمايه اجتماعي محصول تعاملات اجتماعي ميان افراد است و هنجارهايي كه در جامعه سبب ايجاد آن مي‌شود بايد داراي ويژگي‌هايي از جمله صداقت، تعهد، اعتماد، جوانمردي، مشاركت، و وفاداري باشند (خنيفر و همكاران ۱۳۹۴: ۱۸۲).

سرمايه اجتماعي شناختي با تأكيد بر باورها، انتظارات، نگرش‌هاي مشترك، و هنجارهاي معرفتي تحقق نظام اجتماعي مطلوب را برآيندي از آگاهي درست و دقيق از اهداف جمعي و سازوكارهاي مناسب تحقق آن‌ها مي‌داند. «سرمايه اجتماعي، در شكل شناختي آن، به جنبه‌هاي ذهني و نامحسوسي همچون مفاهيم، زبان مشترك، هنجارها، ارزش‌هاي مشترك، و اعتماد اشاره دارد» (شارع‌پور ۱۳۸۵: ۱۶۸). كنشگران اجتماعي با آگاهي‌زايي و آگاهي‌بخشي به ساختارهاي اجتماعي از طريق ترسيم

چارچوب‌های مطلوب اجتماعی و مدیریت انتظارات اجتماعی وجه شناختی سرمایه اجتماعی را در تعیین باورهای موجه فردی و جمعی و شکل‌گیری روابط خردورزانه و به دور از تعصب‌های غیرعقلانی- غیر اخلاقی می‌دانند. اگر در سرمایه اجتماعی بر سامانه‌دهی به شبکه‌های تعاملی سازنده میان کنشگران اجتماعی تأکید می‌شود، ضرورتاً، نقش چگونگی روشمند این تعامل و وجه معرفتی و شناختی آن دوچندان خواهد بود. هر گونه اعتمادسازی، انسجام‌خواهی اجتماعی، سامان‌دهی به انتظارات اجتماعی و بررسیدن تعهدات جمعی، بسط هم‌دلی و خیرخواهی اجتماعی، و مفاهیمی از این دست در درجه نخست بر روشمندی و سازوکار شناختی استوار است. بدون شناخت درست از فرایندهای تصمیم‌گیری در انضباط‌بخشی به هر یک از این مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی و نیز بدون معقولیت باورهای فردی و جمعی مرتبط با آن‌ها نمی‌توان از داشتن سرمایه اجتماعی مطلوب سخن گفت. وجه کنشگری فعال اجتماعی از آگاهی فرد در فرابری جامعه به سوی تأمین معقولیت اجتماعی و رصد انتظارات در جهت بازسازی جامعه حکایت می‌کند و از این رو فراتر از یک گردهم‌آیی جهت رفع نیازهای نخستین انسان به حساب می‌آید. در این حالت، وجه شناختی و آگاهی‌زایی در ترسیم روابط سازنده سازمان و جامعه و به طور کلی مناسبات اجتماعی نقشی سازنده خواهد داشت. یک نشانه تحقق وجه شناختی سرمایه اجتماعی گفتمان‌سازی اثربخش در جامعه است. زمانی که جامعه در مسائل خرد و کلان خود نتواند از طریق گفتمان به تحلیل و تصمیم‌گیری بپردازد و به دستوره‌های غیرتخصصی و تصمیم‌سازی‌های غیرشفاف اکتفا کند، سرمایه اجتماعی از حیث شناختی و آگاهی‌زایی رشد نکرده است.

بر این اساس، می‌توان بر این نکته اذعان داشت که مفهوم بنیادین و محور کلی سرمایه اجتماعی ارتباط و مشارکت اجتماعی میان افراد است که آگاه‌مندان اعتماد و همبستگی و انسجام اجتماعی را در پی دارد.

آفت‌سازی جزمیت: تاجرگروی در ارتباط‌های اجتماعی و جزمیت در آگاهی اجتماعی **الف) فروکاست معرفت اجتماعی**

همان‌گونه که برخی پژوهشگران، نظیر کارل مانهایم، در اثر مشهور خود، *ایدئولوژی و اوتوپیا*، آورده است، معرفت اجتماعی محصول یک موقعیت تاریخی ویژه است. بر این اساس، هرگاه

معرفتی بدون اعتنا به مقتضیات زمانی آن معتبر و کارآمد تلقی شود، به احتمال قوی، جریان امر به سوی تبدیل معرفت اجتماعی به پدیده دگماتیسم حرکت خواهد کرد. معرفت اجتماعی زمانی به دگماتیسم تبدیل می‌شود که مبانی و زیرساخت‌های انگیزشی و شناختی معرفت اجتماعی با گذشت زمان و تغییر موقعیت تاریخی تحول می‌پذیرد؛ اما خود معرفت اجتماعی به جای تحول به تصلب کشیده می‌شود (قریشی ۱۳۹۶: ۱۷۵ و ۱۷۶).

در تبیین این امر، توجه بدین نکته لازم است که جوامع بشری در موقعیت‌های تاریخی مختلف خود با مسائل و مشکلات و فرصت‌ها و تهدیدات مختلف مواجه‌اند؛ واکنش‌های مختلفی در قبال این مسائل طراحی می‌شود که بخشی از آن‌ها متعلق به اندیشه‌پردازی و تأمل اندیشمندان جامعه است. بر این اساس، شرایط نظری و عملی مبانی انگیزشی تولید یک سلسله اندیشه‌ها و به دیگر بیان معرفت اجتماعی محسوب می‌شوند. از دگر سو، واقعیت و صحت اندیشه‌های تولیدشده با سطح و مرتبه شناخت کلی بشر و میزان معلومات او ارتباط تنگاتنگ دارد. بنابراین در پیدایش و ماهیت معرفت اجتماعی دو متغیر اساسی نقش ایفا می‌کنند که یکی شرایط و دیگری سطح شناخت بشر است. اندیشه تولیدشده در جامعه به مثابه مبانی فهم و عمل اجتماعی برگزیده می‌شود. حال این امر متصور است که مشکلات نظری و عملی و همچنین سطح شناخت بشر تحت تأثیر عوامل مختلف دچار دگرگونی می‌شوند. از این رو، اندیشه‌های موجود برای رویارویی با وضعیت جدید دچار ناکارآمدی می‌شوند. بر این اساس، بخشی از متفکران جامعه به خلق معرفت جدید می‌پردازند یا افکار موجود را جرح و تعدیل می‌کنند. معنای این سخن آن است که حاملان شرایط پیشین، با عنایت به تحولات جدید، باید الگوی فهم و عمل خویش را روزآمد کنند و در واقع با پذیرش این تحولات اندیشه‌های متناسب با آن‌ها را بازتولید کنند. در غیر این صورت، معرفت پیشین اعتبار منطقی خود را از دست می‌دهد و به دگماتیسم تبدیل می‌شود (قریشی ۱۳۹۶: ۱۷۷). بر اساس این تعبیر، جزم‌اندیشی حاصل عدم تناسب پاسخ‌های ارائه‌شده به شرایط جدید و پای فشاری بر آن‌هاست. در این نقطه، معرفت اجتماعی پیوند خود را با شرایط جامعه از دست می‌دهد و در حقیقت محتوای آن بدل به جزم‌گروی می‌شود.

در فرایند تبدیل معرفت اجتماعی به دگماتیسم، آشکارا، شرایط جدید و سیر مواجهه با آن‌ها

نادیده انگاشته می‌شود و تحول سطح شناختی انسان در عمل انکار می‌شود. الگوی کارآمدی در دگرذیسی شرایط امری ثابت انگاشته می‌شود و سنجش اعتبار شرایط، اعتبار فهم، و تطبیق‌پذیری کنار گذارده می‌شود. نگاه‌داشت دگماتیسم در بیشتر موقعیت‌های اجتماعی امری ناخودآگاهانه است و تغییر و برون‌رفت از آن به‌سهولت امکان‌پذیر نیست. عمدتاً نقش متغیرهایی نظیر ترس، جهل، عدم برقراری مناسبات اجتماعی، ثبات‌گرایی، قدرت، شهرت، محبوبیت، ثروت، تقدس‌مآبی غیرمنطقی، و ... در صیانت از دگماتیسم اهمیت فراوانی دارد و همین امر معرفت اجتماعی را از پویایی و اثربخشی بازمی‌دارد.

ب) عقب‌گرد بستر آگاهی‌زایی اجتماعی

مناسبات سازنده اجتماعی بر تحقق وجوه شناختی و آگاهی اجتماعی استوار است. در تبیین این موضوع، می‌توان به باورهای فردی و جمعی، مواجهه‌های شناختی، و کیفیت توسعه اشاره کرد. هنگامی که فرد یا جامعه‌ای که از حیث باور دچار معضل تحجر و جزمیت شده باشد و چونان بینگارد که باورهای ناآزموده و سنجش‌نیافته او «کامل‌ترین» و «بهترین» اند و نیز در مواجهه‌ها و چگونگی شناختی- معرفتی روش متحجرانه برگیرد و ارزیابی انتقادی جهت کارآمدسازی را به سخره گیرد و توسعه عقلانیت و خردورزی اجتماعی را با ایستایی همراه سازد، در این حالت با عقب‌گرد آگاهی‌زایی اجتماعی و توقف آن و تنزل آگاهی اثربخش به پندارهای ناکارآمد مواجه خواهیم بود. بنابراین، از عوامل مهم توقف و ایستایی وجه شناختی سرمایه اجتماعی جزمیت معرفتی و روش تحجرگروانه در ساحت باورهاست. تحجرزدگی باور و روش اشاعه آن در قالب‌های فردی و اجتماعی گفت‌وگوی اثربخش را، که مؤلفه باارزش سرمایه اجتماعی است، با مخاطره مواجه می‌سازد. زیرا رویکرد تحجر تماماً اندیشه‌های خود را درست و دیدگاه‌های مقابل را نادرست می‌انگارد. بنابراین گفت‌وگوی سازنده‌ای محقق نمی‌شود. نبود شرایط گفتگوی اثربخش، یک ظرفیت عظیم اجتماعی را به پستو می‌کشانند و راه‌های پس‌رفت و ناکارآمدی را هموار می‌سازد. این وضعیت را می‌توان با شاخص اجتماعی در حوزه برساخت دانش و آگاهی بازسازی کرد؛ در اثر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید بر این است که دانش و آگاهی به واسطه تعامل و کنش متقابل با دیگران برساخته می‌شود. برساخت این وضعیت فرایند انتقال از معنای

ذهنی به سوی تحقق و واقعیت اجتماعی است. ضرورت فهم انتقادی و توسعه فکری در این برساخت دارای اهمیت است. بر این اساس، بازتولید فرایند واقعیت اجتماعی نیازمند پرهیز از دگماتیسم فکری و دستیابی به اندیشه نقادانه است. از دگر سو، بازنمایی‌های ذهنی و انگاره‌سازی افراد از اعمال و رفتارهای هم ایجاد و به نقش‌های متقابل تبدیل می‌شوند. در این مواجهه، شاهد فرایندی هستیم که معنا و انگاره‌های ذهنی در سیستم اجتماعی نهادینه می‌شود و واقعیت [های] اجتماعی از قبل آن ساخته می‌شود (← ساخت اجتماعی/واقعیت).

ج) مرگ ارتباط و تعاملات سازنده اجتماعی در پیشگاه جزمیت رفتاری

مؤلفه ارتباطی از ارکان سازنده سرمایه اجتماعی است. زیرا سرمایه اجتماعی در فضای ارتباطی شکل می‌گیرد. اما، با تحجرزدگی معرفتی- رفتاری، این مؤلفه حالت فرسایشی خواهد یافت و کارآیی خود را از دست خواهد داد. همچنان که «گسترده‌گی شبکه‌های مشارکت اجتماعی موجب تقویت و غنای سرمایه اجتماعی می‌شود» (علاقه‌بند ۱۳۸۴: ۳؛ ← جوکار ۱۴۰۰: ۱۲۷)، تحجرزدگی از این گسترده‌گی و مشارکت‌خواهی اجتماعی پیش‌گیری می‌کند. جزمیت رفتاری زمینه‌ساز رخدادهایی است که موجب فرسایشی شدن و نااثربخشی ارتباط می‌شود. اول آنکه تحجرزدگی دایره مخاطبان را محدود می‌سازد. این تنگنایی مخاطبانی را حفظ می‌کند که فقط ستایشگرند و کارآیی و توان لازم را در تحلیل مسائل اجتماعی و برون‌رفت از معضلات ندارند. دیگر آنکه اعتماد اجتماعی را، که برآیندی از مؤلفه ارتباط در سرمایه اجتماعی است، با مخاطره مواجه می‌کند. زیرا در فضای مسموم تحجرزدگی شناخت و کارآیی جایگاهی ندارند و عوامل اعتمادساز نادیده گرفته می‌شود. از عواملی که اعتمادسازند می‌توان به حس مفید بودن مخاطبان، شفافیت، احساس کارآیی نظرات، گفتمان‌محوری، نظریه‌محوری، شایسته‌گزینی در ابعاد کلان اجتماعی و به‌ویژه در سطح سازمان‌ها، شناخت دقیق از شرایط، داشتن راهکارهای سازنده، و مؤلفه پیش‌بینی‌پذیری اشاره کرد. اما این عامل‌های اعتمادساز در تحجرزدگی رنگ می‌بازد. جزمیت رفتاری جایگاهی برای مخاطب قائل نیست و به جای گفتمان‌محوری تحکم و تحمیل باورها را می‌نشانند. الگوی تحجرزدگی راهکاری قابل پیش‌بینی در معضلات یا بحران‌های اجتماعی ندارد و بر هیجانات زودگذر استوار است. از دیگر موارد خشونت حاصل از رفتار متحجرانه است.

خشونت گونه‌های مختلف دارد؛ از حذف و کنار گذاشتن تا تخریب و تحقیر. آستانه تاب‌آوری فرد جزم‌گرا پایین است. زیرا تحجر اجازه طرح دیدگاه‌های رقیب را نمی‌دهد و با حداقل‌های آن نیز ستیزه‌جویانه برخورد می‌کند. بنابراین، در اثر فقدان تاب‌آوری حاصل از الگوی متحجرانه، خشونت‌زایی رخ می‌نماید. دایره خودی‌های فرد تحجرگرا تنگ است و وسعت آن همواره در حال فروکاهش‌گرایی است. زیرا جزمیت، با ارائه شاخص‌های غیرمنطقی و سنجش‌ناپذیر، نقدپذیری را به حالت سکون می‌کشانند و توان توسعه عقلانی را سلب می‌کند. از این رو، تحجر، با دستاویز قرار دادن شاخص‌های افراط‌گرا، به نقد غیرمنصفانه دیگران اقدام می‌کند و، در اثر عدم تاب‌آوری، دیگری را از دایره فکری خود بیرون می‌راند و با او برخوردهای سخت‌گیرانه و خشونت‌ورزانه می‌کند. موضوع دیگر تعهد اجتماعی و مسئله جزمیت است. جزمیت تعهد اجتماعی را تعهد به گروه‌های هم‌سو تعبیر می‌کند و در صورت قدرت سازمانی توان تفسیرهای ناروا از تعهد اجتماعی فراگیر را دارد؛ امری که خود را در دگردیسی قوانین، حفظ افراد خاص در شرایط مختلف، شعارگرایی، وارونه‌سازی یا سرپوش نهادن بر حقیقت، سیاه‌نمایی، و ... نشان می‌دهد. تحجرزدگی اجازه وفای به تعهد اجتماعی را نمی‌دهد. زیرا در این رویکرد «دیگری» حقیقتاً حقوق همسان ندارد؛ پس، لزومی به پایبندی به الزامات تعهد اجتماعی در قبال او نیست. بنابراین پیروی از روش جزم‌گروی موجب گسست ارتباط سازنده اجتماعی، واپس‌گروی، ناکارآمدی، شکاف در گفت‌وگو، فرهنگ‌سازی فرهنگی- تربیتی، تزلزل رشد اجتماعی، مانع بهره‌وری جمعی، و جلوگیری از توسعه خردورزی اجتماعی می‌شود.

فلسفه‌درمانی؛ مدل نوین آگاهی‌زایی شناختی در مواجهه با سوالات بنیادین زندگی و درمان تحجرزدگی

با وجود افزایش پژوهش‌های حوزه سرمایه اجتماعی، همچنان ابعاد گسترده این مفهوم نیازمند بازنگری انتقادی است. یک ساحت مرتبط در تقویت سرمایه اجتماعی ابزار فلسفه‌درمانی در ترمیم و به‌سازی بسترهای ارتباطی و شناختی است. فلسفه‌درمانی یا مشاوره فلسفی تحولات مختلفی را پشت سر گذاشته است و هم‌اینک زمینه بالارزشی در مطالعات فلسفی به شمار می‌رود. فلسفه‌درمانی مخاطبان خود را افرادی بیمار تلقی نمی‌کند؛ آنچه در آن اهمیت دارد ارائه

روش‌شناسی فلسفی مواجهه با مشکلات و مسائل و یافتن مهارت زیستن است. فلسفه‌درمانی معطوف بر ارتقای سطح آگاهی تحلیلی است و مخاطبان بدین امر نائل می‌شوند که راه‌حل‌های محدودی پیش‌روی آن‌ها نیست و با سنجش ابعاد مختلف مسئله مسئولانه توانایی انتخاب راه‌کاری کارآمد را دارند. هادو در کتاب معروف خود، *Philosophy As a Way of Life*، به بررسی این موضوع می‌پردازد که چگونه فلسفه در آغاز به مثابه شور و شعف درمانی ظاهر شد که هدف آن ایجاد تغییر عمیق در حالت دیدن و بودن فرد، دگرگونی در نگاه ما به جهان، و تحول در شخصیت ما بود. هادو بر آن است که بسیاری از مکاتب فلسفی باستان فلسفه را صرفاً آموختن نظریه‌های انتزاعی یا تفسیر متون تلقی نمی‌کردند؛ بلکه آن را هنر زیستن می‌دانستند. به باور هادو، عمل فلسفی فرد را از شرایط غیراصیل زندگی، که با ناآگاهی به تیرگی گراییده و با نگرانی آشفته شده است، به مرحله اصیل زندگی سوق می‌دهد که در آن به خودآگاهی، بینش واقعی از جهان، آرامش درونی، و آزادی دست می‌یابد (Hadot 1995: 83). مارتا نوسبام در کتاب *The Therapy of Desire* اعلام می‌کند مکاتب فلسفی در یونان باستان به فلسفه به منزله یک فن جداافتاده روشن‌فکری، که مختص نمایش ذکاوت بود، نمی‌پرداختند. فلسفه برای آن‌ها هنر فراگیر درگیر شدن با معضلات بشر بود و راهی برای پرداختن به دردناک‌ترین مسائل زندگی بشری. فیلسوفان آن مکاتب خود را پزشکان زندگی بشر تلقی می‌کردند (Nussbaum 1994: 3). شوسترمن در *Practicing Philosophy* بیان می‌کند فیلسوفان باستان در زمینه خواست دانش برای خود دانش تردید کردند و برای دانش شأنی بالاتر قائل بودند و آن را به مثابه ابزاری برای دستیابی به اهداف بالاتر، مانند فضیلت یا شادمانی در زندگی عادی، در نظر می‌گرفتند (Shusterman 1997: 5). راب در *مشاوره فلسفی*، با گزارش این تاریخ کاریست فلسفه در حوزه عمل، مشاوره فلسفی را هنر عاقلانه و خوب زیستن معرفی می‌کند. ارزش فلسفه در درمان مورد تأکید مشاوران روان‌شناسی و روان‌درمانگران است. بسیاری از رویکردها مانند درمان مراجع‌محور، درمان عقلانی، تحلیل روابط متقابل، تحلیل وجودی، و درمان‌های انسان‌گرا ادعا می‌کنند که یک عنصر قدرتمند فلسفی در رویکرد روان‌شناسی‌محور آن‌ها وجود دارد. مثلاً، کوستنهام در اثر *تصویر جدید از انسان* بیان

می‌دارد بسیاری از بیمارانی که امروزه با درمان‌های متعارف مداوا می‌شوند، در حقیقت، افرادی هستند که از شرایط فلسفی رنج می‌برند (راب ۱۳۹۸: ۳۸ و ۳۹).

با این وصف، اما، به نظر می‌آید نخستین بازآرایی رسمی مشاوره فلسفی به سال ۱۹۸۱، هنگامی که فیلسوف آلمانی، گرد آخن‌باخ، اولین مرکز مشاوره فلسفی را افتتاح کرد و جنبش مشاوره فلسفی را راه انداخت بازمی‌گردد. وایز، کوهن، تیلور، و لاهاو از تئوری‌پردازان مشاوره فلسفی‌اند و در انگاره‌سازی خود از آن بر روش سقراطی مبتنی بر استخراج دانش مراجع در گفت‌وگوی انتقادی تأکید دارند. مشاوره فلسفی بر مسائلی نظیر مراقبت فلسفی از خویشتن، پرسش‌های عمیق در خصوص معنای زندگی، هنجارهای وجودشناختی، روش‌های کاربست اخلاق، توسعه فرهنگ گفت‌وگوی اثربخش و کارآمد، ایجاد شبکه‌های معنامحور میان مؤلفه‌های بنیادین زندگی، تفسیر جهان‌بینی، و ... متمرکز است.

بر پایه آنچه بیان شد، یکی از رسالت‌های مهم فلسفه‌درمانی تحلیل معرفتی باورهای است که در ساحت عمل و چیدمان و کیفیت روابط اجتماعی اثرگذارند. بر این اساس، فلسفه‌درمانی از طریق ایجاد آگاهی و معرفت فلسفی الزامات تشکیل شبکه‌های اجتماعی و هنجارهای همبستگی را از حیث معرفتی و گونه‌شناخت رفتاری متعین می‌سازد. فلسفه‌درمانی اشاره به فرایند درمان مبتنی بر آگاهی تحلیلی- انضمامی آموزه‌های فلسفی و کاربست آن‌ها در زیستن و تعمیق دغدغه‌مندی در داشتن مدل فلسفه‌ورزی است. این درمان، با دو رویکرد سلامت‌محور و پیشگیرانه، دل‌مشغولی به بنیادی‌ترین سؤالات زیستن را راهکاری برای تقویت انگیزه‌های زیستن و درمان ناهنجاری‌های معرفتی می‌داند. فلسفه‌درمانی زیربنای مفهومی- استنتاجی مبتنی بر عقلانیت انتقادی را در جهت بسط آگاهی‌زایی و معرفت‌بخشی در دستور خود قرار می‌دهد و مواجهه‌ای فلسفی در درمان آسیب‌های بنیادین جامعه دارد. فلسفه‌درمانی، برخلاف روان‌درمانی، که به درمان اختلالات روانی و اضطراب و موارد افسردگی‌زا و ... می‌پردازد، دامنه فعالیت خود را بر روش درمان‌گری فلسفی از طریق بسط عقلانیت و فراروی از جهل سیستماتیک و افراط‌گرویی باورشناختی قرار می‌دهد. همچنان که برخی همانند والر (۲۰۰۲: ۱۱) اشاره کرده‌اند، شیوه کار مشاوره فلسفی عمدتاً معطوف بر حوزه باورهاست. و بر این اساس مشاوره فلسفی زیرساخت

معرفتی- باورشناختی را با گفت‌وگوی دیالکتیکی جهت بهره‌وری و رسیدن به موقعیت مطلوب هدف قرار می‌دهد. بسته به گونهٔ اخذ مکتب فلسفی، انواعی از فلسفه‌درمانی وجود دارد: از فلسفه‌درمانی رواقی و کلبی و اگزیستانسیالیستی تا فلسفه‌درمانی حکمت متعالیه. فلسفه‌درمانی، فراتر از روان‌درمانی، به بنیان‌های معرفتی- آگاهی‌زای فرد معطوف است و هم‌سان با روان‌شناسی مثبت‌گرا حالت ایستایی ندارد؛ بلکه پویای ساخت زندگی است. مجموعه‌ای از مسائل در فلسفه‌درمانی، بنا به مبانی و رویکردهای مختلف، برسنجیده می‌شوند؛ انتظار انسان از جهان هستی، گونه‌شناخت نگرش به هستی، معنایابی، خودشناسی، فضیلت‌های زیستن، قابلیت اخذ تجربه‌های زیسته از موقعیت‌های مرزی و تسری آن‌ها به زندگی با هدف ساخت زندگی برتر مهم‌ترین آن‌ها هستند. در فلسفه‌درمانی، فرد با معرفت حاصل از اندیشه‌ورزی به خودشکوفایی می‌رسد و این معرفت فلسفی راهکاری برای مواجههٔ صحیح و انتقادی با پدیده‌های زندگی است. الزامات فلسفه‌درمانی چنین‌اند:

۱. توسعهٔ عقلانیت اجتماعی

۲. تعمیق رشد نگرش فلسفی افراد در مسائل بنیادین

۳. شناسایی راهکارهای ایجاد ساختارهای منطقی و بسط خردورزی در جامعه

۴. ایجاد یک فرایند آزادانه و مسئولانه در اثر مواجههٔ انتقادی در یافتن راه‌های نوین حل مسائل مهم‌ترین آوردهٔ فلسفه‌درمانی درمان بیماری فکری و شکستن الگوهایی است که با وجود ناکارآمد بودن عادت بدان‌ها ایجاد شده است. بنیادی‌ترین امراض فکری تحجرزدگی است. ستیز با تحجرزدگی دشوارترین گونهٔ ستیزهاست و اگر این ستیز در مقام آشکار باشد، آفت‌زایی‌اش بیشتر و کارایی‌اش کمتر می‌شود. اما آنچه می‌تواند در فرایند مبارزه با تحجرزدگی و به‌سازی بنیادهای خردورزانهٔ اجتماعی کارآیی داشته باشد مواجههٔ ستیزگروانه با بنیادی‌ترین عوامل پدیداری تحجر و جزمیت است. فلسفه‌درمانی ریشه‌های پدیدآیی تحجرزدگی را می‌خشکاند. اما این مبارزه چگونه است؟ آن‌گونه که در تحلیل جزمیت معرفتی گفته شد، جزمیت بر معرفتی ایستا ناظر است؛ اما فلسفه‌درمانی دقیقاً روش پویاسازی معرفتی و آشکارگی آن و گشودگی فکر است. فلسفه‌درمانی به‌سان پل ارتباطی میان درمان تحجرزدگی و ایجاد سرمایه اجتماعی مطلوب عمل

می‌کند. در جدول ۱ به برخی از بازسازی‌های مهم فلسفه‌درمانی و ترمیم موقعیت سرمایه اجتماعی اشاره شده است:

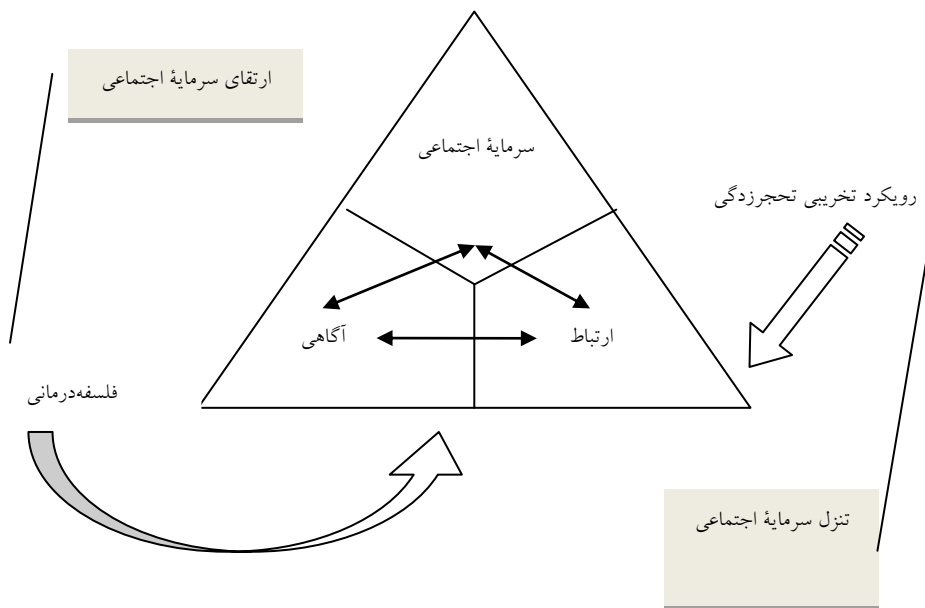
جدول ۱. بازسازی‌های مهم فلسفه‌درمانی و ترمیم موقعیت سرمایه اجتماعی

موقعیت تحجرزدگی	پیامد به‌کارگیری روش فلسفه‌درمانی و ایجاد مؤلفه‌های ارتقای سرمایه اجتماعی
معرفت ایستا	معرفت خلاقانه
خودبرتردانی منفعل	خودانتقادگری سازنده
تشکیل جزیره‌ای حلقه‌های هم‌فکر	کل‌گروی اجتماعی
کاهش مشارکت‌پذیری اجتماعی	افزایش مشارکت اجتماعی
روش فکروورزی انزواجویانه	بسط روش فکروورزی توسعه‌گرا
همدلی حلقه‌ای مبتنی بر هم‌فکران	همدلی اجتماعی مبتنی بر بهره‌وری از رقبای فکری
اعتبار عقل در محدوده هم‌فکران	اعتبارسازی عقلانیت اجتماعی در توسعه اجتماعی
بالانگه‌داشت منزلت اندیشه هم‌فکران	ارتقای منزلت اجتماعی افراد
سکوت یا الزام به سکوت فکری	ارتقای فرهنگ گفت‌وگوی اثربخش
رشد قوم‌گرایی اندیشگی	رشد اخلاقی افراد و توسعه مناسبات اجتماعی
دعوت به اعتقادات ثابت	دعوت به تفکر و اندیشه‌ورزی
ایستادگی در برابر تحول و طرح دیدگاه‌های نو	کارآمدسازی و افزایش بهره‌وری
ظاهرگرایی و قشری‌گرایی	غنا‌ی درونی و ارزیابی پایدار

مهم‌ترین رسالت فلسفه‌درمانی در این حوزه آن است که محصولات تحجرزدگی را آشکار می‌سازد و جامعه را با آفت‌های آن آشنا می‌کند. همچنان که در جدول ۱ مشاهده می‌شود، سرمایه اجتماعی مطلوب متکی بر مؤلفه‌هایی است که ایجاد و ساخت آن‌ها برآمده از خردورزی واقع‌بینانه است. این موضوع دغدغه فلسفه‌درمانی است. فلسفه‌درمانی، در فرایند تولید عقلانیت اجتماعی، سطح هم‌گرایی اجتماعی را ارتقا می‌بخشد و شکاف‌های فکری جامعه را با بسط اهداف مشترک می‌پوشاند. سطوح بهره‌وری از فلسفه‌درمانی در ترسیم سرمایه اجتماعی مطلوب در دو حالت بنیادین و پیامدهاست. در سطح بنیادین، عقلانیت و خردورزی بنیان سرمایه اجتماعی است و فقدان آن تحجرزدگی را دامن می‌زند. در سطح پیامدها مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی و همچنین

فرایند جامعه‌پذیری افراد در تعاملی آشکار با محصول بنیادین فلسفه‌درمانی و بسط عقلانیت‌اند. شبکه‌های ارتباطی جمعی و مشارکت‌پذیری اجتماعی و تعریف و واکاوی هنجارهای اصیل جامعه با توسعه عقلانیت اجتماعی مأخوذ از بسترهای خردگروانه متحقق می‌شود. بوردیو بر آن است که شبکه‌های اجتماعی، نه به منزله موهبتی طبیعی، بلکه حاصل کنش‌های منطقی و آگاهانه و هدفمند است (Bourdieu 1985: 248). مؤلفه‌هایی نظیر نوع‌دوستی و قانون‌مداری و صداقت، که مؤلفه‌های سرمایه اجتماعی از حیث اخلاقی‌اند، با بسط عقلانیت و خردگرایی تحقق‌پذیرند.

تصویر ۱ رویکرد تخریبی تحجرزدگی معطوف بر ارتباط و آگاهی را نشان می‌دهد؛ آن ارتباط و آگاهی که بنیان‌های سرمایه اجتماعی‌اند و این تخریب منجر به تضعیف و افول سرمایه اجتماعی می‌شود. از دگر سو، فلسفه‌درمانی با درمان مواجهه تحجرگروانه و ایجاد بسترهای لازم در ارتقای سطح معرفتی و رفتاری، آشکارا، میزان سرمایه اجتماعی را افزایش می‌دهد.



تصویر ۱. رویکرد تخریبی تحجرزدگی معطوف بر ارتباط و آگاهی

نتیجه

تجزیه‌ریزی معرفتی و رفتاری دو بنیان مهم سرمایه اجتماعی، یعنی آگاهی اجتماعی و ارتباط جمعی، را با مخاطره مواجهه می‌سازد. در این جستار مشخص شد جزمیت یک الگوی پایدار منشی- شخصیتی است که آمیزه‌ای از باورهای مبتنی بر معرفت‌شناسی خاص و هیجانانگیز (انفعالات) و سبک رفتاری ویژه است. جزمیت و تبحر الگویی فردی و جمعی است که بر پایه آن شخص یا جامعه در مواجهه‌های معرفتی، احساساتی- عاطفتی، رفتاری- کنشی، انگیزشی، و گفتاری چونان خود را کامل و بی‌نقصان می‌داند که آشکارگی حقیقت را فقط در خود می‌انگارد. در این مواجهه، باورهای نآزموده و تحکم‌گرا پذیرای اندیشه انتقادی نیستند و تحلیل و چگونگی ساخت فرایندهای راهبردی بر پایه تعامل سازنده در آن مشاهده نمی‌شود. از دگر سو، مفهوم کلیدی سرمایه اجتماعی بر محور ارتباط اجتماعی و شبکه‌های ارتباطی استوار است. در این پژوهش بیان شد چگونه در فرایند جزمی‌سازی معرفت اجتماعی به سوی باورهای متصلبانه سوق پیدا می‌کند و عقب‌گرد معرفت اجتماعی با چه سازوکاری ایجاد می‌شود. بر این اساس، آفات تجزیه‌ریزی در دو حوزه معرفت و ارتباط در ساحت سرمایه اجتماعی تحلیل شدند. از دگر سو، این امر تبیین شد که فلسفه‌درمانی دانشی کاربردی در درمان تجزیه‌ریزی و دستیابی به گشودگی فکری است و مدلی را ارائه می‌کند که در آن مواجهه فلسفی- عقلانی مهارت زیستن را ارتقا می‌دهد و موجب بهره‌وری بیشتر می‌شود. مهم‌ترین برآیند فلسفه‌درمانی مبارزه با جزمیت فکری است و از این رو بسط و توسعه فلسفه‌درمانی در تقویت و استحکام بنیان‌های سرمایه اجتماعی اهمیت وافری خواهد داشت.

پیشنهاد

آیا فرد یا سازمان یا جامعه جزم‌زده می‌توانند از خواب جزمیت برخیزد و تحولی عمیق در درون خود ایجاد کند؟ آیا شکستن جزمیت امکان دارد؟ کانت (۱۳۹۰: ۸۹) در آغاز *تمهیدات* آشکارا بیان می‌کند: «این هشدار هیوم بود که نخستین بار سال‌ها پیش مرا از خواب جزمی‌اندیشان بیدار کرد و به پژوهش‌های من در قلمرو فلسفه نظری جهت دیگری بخشید». هرچند جزم‌اندیشی پدیده‌ای چندوجهی و چندعاملی است، در بازتعریفی مشترک از همه آنها، که پیش‌تر ارائه شد، ایستایی

معرفت و انزوای فکری و حصار باورشناختی مورد تأکیدند. حال این سؤال مطرح می‌شود که آیا بیداری از خواب جزم‌گروانه قابلیت توصیه همگانی دارد و می‌توان در سطح اجتماع بدان پرداخت؟ پاسخ بدین پرسش دشوار لزوم آشکارگی چند موضوع را در پی دارد: اول آنکه بسترهای ایجاد رویکردهای تحجرزدگی دقیق رصد شود و برنامه‌ای عملیاتی برای اصلاح آن طراحی شود. دوم ارتقای آگاهی‌بخشی اجتماعی و گفت‌وگو سازی جمعی به‌سان دغدغه‌ای اجتماعی به یک مسئله تبدیل شود. و دیگر آنکه اثر دومینویی اصلاح نگرش عقلانیت اجتماعی با مانع‌زایی‌های سیستماتیک تخریب نشود. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود راهکار فلسفه‌درمانی یا مشاوره فلسفی در همه مواضعی که امکان رشد تحجرزدگی وجود داشته باشد به‌سان ایده‌ای خلاقانه و در قالب‌های مختلف در دوره‌های رشد فرد مطرح شود.

منابع

- برگر، پیتر؛ توماس لوکمان (۱۳۸۷). *ساخت اجتماعی واقعیت (رساله‌ای در جامعه‌شناسی شناخت)*، مترجم: فریبرز مجیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- پاتنام، رابرت (۱۳۸۰). *دموکراسی و سنت‌های مدنی*، مترجم: محمدتقی دل‌افروز، تهران، وزارت کشور.
- تاج‌بخش، کیان (۱۳۸۴). *سرمایه اجتماعی: اعتماد، دموکراسی، و توسعه*، مترجم: حسن پویان و افشین خاکباز، تهران، شیرازه کتاب.
- جوکار، حامد (۱۴۰۰). «روش حکومتی پیامبر در مدیریت سرمایه اجتماعی»، *مدیریت سرمایه اجتماعی*، ۸(۱)، صص ۱۲۳ - ۱۴۹.
- خنیفر، حسین و همکاران (۱۳۹۴). «چیستی نسبت دین و سرمایه اجتماعی با نگره فلسفی»، *فلسفه دین*، ۱۲(۱)، صص ۱۷۵ - ۱۹۶.
- خیرگو، منصور؛ حمیدرضا سهیلی (۱۳۹۷). «ترسیم الگوی ارتقای سرمایه اجتماعی در سازمان‌های دولتی ایران»، *مدیریت سرمایه اجتماعی*، ۵(۲)، صص ۳۱۵ - ۳۳۶.
- راب، پیتر بی (۱۳۹۸). *مشاوره فلسفی*، مترجم: علی علوی‌نیا، تهران، فراوان.
- زارعی‌متین، حسن و همکاران (۱۳۹۵). *مدیریت سرمایه اجتماعی*، تهران، مؤسسه کتاب مهربان نشر.
- شارع‌پور، محمود (۱۳۸۵). *سرمایه اجتماعی: مفهوم‌سازی، سنجش، و دلالت‌های سیاست‌گذاری*، ساری، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی مازندران.
- علاقه‌بند، مهدی (۱۳۸۴). «درآمدی بر سرمایه اجتماعی»، *مجله اینترنتی علوم اجتماعی فصل نو*، ۵۰، صص ۲ - ۱۷.
- فیضی، کامران؛ محمدحسین روانقی (۱۳۹۰). «ارزیابی سرمایه فکری و اجتماعی شرکت‌های رتبه‌بندی‌شده توسط شورای عالی انفورماتیم»، *فصلنامه پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران*، ۲۷(۱)، صص ۱۸۹ - ۲۰۶.
- فیلد، جان (۱۳۸۸). *سرمایه اجتماعی*، مترجم: غلامرضا غفاری و حسین رضائی، تهران، کویر.
- قریشی، فردین (۱۳۹۶). «تحریر و تبیین دگردیسی‌های معرفت اجتماعی»، *مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، ۱۴(۲)، صص ۱۷۱ - ۱۹۸.
- کانت (۱۳۹۰). *تمهیدات*، مترجم: غلام‌علی حدادعادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.

نقیب‌زاده، عبدالحسین (۱۳۹۴). *فلسفه کانت، بیداری از خواب دگماتیسم*، چ ۸، تهران، آگاه.

References

- Alagheband, M. (1384). "An Introduction to Social Capital, *New Fasle* (Journal of Social Sciences), 50, pp. 2-17. (in Persian)
- Berger, P. & Luckman, T. (1387). *The Social Construction of Reality (a treatise on the sociology of cognition)*, Translated by Fariborz Majidi, Tehran, Scientific and Cultural Publishing Company. (in Persian)
- Bourdieu, P. (1985). *The Forms of Capital, in Handbook of Theory and Research in the Sociology of Education*, Ed. John G. Richardson, New York, Greenwood.
- Coleman, James S. (1990). *Foundation of Social Theory*, Cambridge, The Belknap Press of Harvard university press.
- Faizi, K. & Ravanqi, M.H. (1390). "Evaluation of Intellectual and Social Capital of Companies Ranked by the Supreme Informatics Council", *Quarterly Journal of Iran Institute of Information Science and Technology*, 27(1), pp. 206-189. (in Persian)
- Field, J. (1388). *Social Capital*, Translated by Gholamreza Ghaffari and Hossein Ramezani, Tehran, Kavir. (in Persian)
- Hadot, P. (1995). *Philosophy As a Way of Life*, Cambridge, Blackwell.
- Jokar, H. (1400). "The governmental method of the Prophet in managing social capital", *Social capital management*, 8(1), pp. 123-149. (in Persian)
- Kant (1390). *Prolegomena to any Future Metaphysics That Will Be Able to Come Forward As Science*, Translated by Gholam Ali Haddad Adel, Tehran, University Publishing Center. (in Persian)
- Khairgoo, M. & Soheili, H. (1397). "Drawing the pattern of social capital promotion in Iranian Public Organizations: Qualitative Research based on Grounded Theory", *Social Capital Management*, 5(2), pp. 315-336. (in Persian)
- Khanifar, H. (1394). "What is the relationship between religion and social capital with a philosophical perspective", *Philosophy of Religion*, 12(1), pp. 175-196. (in Persian)
- Nahapiet, J. & Ghoshal, S. (1998). "Social capital, intellectual capital and the Organizational advantage", *Academy of Management Review*, pp. 242-266.
- Naqibzadeh, A. (1394). *Kant's Philosophy, Awakening from the Dream of Dogmatism*, Eighth Edition, Tehran, Agah Publications. (in Persian)
- Nussbaum, M. (1994). *The Therapy of Desire*, Princeton: Princeton University Press.
- Putnam, R. (1380). *Making democracy work: civic traditions in modern Italy*, Translated by Mohammad Taghi DelAfrooz, Tehran, Ministry of Interior. (in Persian)
- Qureshi, F. (1396). "Describing and Explaining the transformations of social knowledge", *Journal of Social Sciences*, Ferdowsi University of Mashhad, 14(2), pp. 171-198. (in Persian)
- Rob, Peter B. (1398). *Philosophical counseling*, Translated by Ali Alavinia, Tehran, Fararavan Publications. (in Persian)
- SharePour, M. (1385). *Social Capital: Conceptualization, Measurement and Implications of Policy Making*, Sari, Mazandaran Management and Planning Organization. (in Persian)

- Shusterman, R. (1997). *Practicing Philosophy, Pragmatism & the Philosophical life*, New York, Routledge.
- Tajbakhsh, K. (1384). *Social Capital: Trust, Democracy and Development*, Translated by Hassan Pouyan and Afshin Khakbaz, Tehran, Shirazeh Ketab Publications. (in Persian)
- Waller, S. (2002). "How Dose Philosophical counseling Work? Judgment & interpretation", *International Journal of philosophical Practice*, 2, pp. 1–13.
- Zarei Matin, H. (2015). *Social Capital Management*, Tehran, Mehraban Publishing Institute. (in Persian)